

آخر

دفتر ششم، تابستان ۱۳۶۷

پیشگاهی بر نظریات بنزامن کنستان

بنزامن کنستان از اندیشمندان لیبرال قرن نوزدهم است که می‌کوشد نتایج انقلاب کبیر فرانسه را از روند خشونت بار آن جدا سازد و ب—دون کوچکترین تسامحی نسبت به رژیم سابق، دمکراسی پارلمانی را از دیدگاه فلسفه سیاسی تبیین کند.

در آغاز قرن گذشته، در پی اندیشمندان پیشین، رابطه حاکمیت ملت و آزادی‌های فردی به شیوه‌های مختلف استنتاج می‌شد. اگر از سایه روش‌های فکری نظریه پردازان بگذریم، رابطه حاکمیت ملت و آزادی‌های سیاسی در دو مجموعه نظری باز ساخته می‌شد. در یکی مبدأ، حرکت حقوق طبیعی انسان بود که منشای خدایی یا طبیعی داشت. ازین دیدگاه جامعه - که کلیتی جدا از افراد است و در دولت چون نیروی سیاسی متبلور می‌شود - وظیفه‌ای جز حفظ این آزادیها ندارد. حاکمیت ملت یا قدرت جمع از ابتدا و بنا به تعریف به حقوق و آزادی‌های فردی محدود و مشروط است. در چنین تبیینی ناگزیر تمایز حقوق (فطری) انسان از حقوق (سیاسی) شهروند مفروض است. در نظریه دوم، که اساساً با نام روسوآمیخته است، حقوق و آزادی‌های فردی از نظام سیاسی جامعه برمی‌خیزد. اگر ملت منشاً حاکمیت و قانون باشد، یگانگی و عمومیت قانون خود متنضم برابری افراد است و وضع قانون چون بازتاب اراده، جمیع مستلزم فضای آزاد عمومی و تمام حقوق و آزادی‌هائی است که برخورد عقاید و افکار و در نتیجه حصول توافق اکثریت و شکل‌گیری اراده، جمیع را امکان‌پذیر می‌سازد. در چنین بینشی، "حقوق طبیعی" حقوق پیشنهاده، فردی نیست و تمایز بین حقوق بشر و حقوق شهروند از میان برداشته می‌شود. حقوق "غیر سیاسی" تا جایی در زمرة "حقوق اساسی" بشمار می‌آید که چون نتیجه خواست جمع در قانون تثبیت شده باشد. زمینه، اندیشه لیبرال‌ها که حقوق فردی از پیش نهاده و تغییر ناپذیری را چون محدودیت اراده، جمیع پیش می‌کشند، تقسیم جامعه به "جامعه مدنی"

عنوان	نویسنده	صفحة
چپ انقلابی ایران و مسئله رهایی الف. بانی		۲
پیشگفتاری بر نظریات بنزامن کنستان بیژن حکمت		۵۰
درباره آزادی پیشینیان در سنجش با آزادی متجددان	بنزامن کنستان	۵۳
تئوری وابستگی و اقتصاد ایران	برویز موید	۷۶
"غربزدگی" زبان ابهام	شهرداد اسفندیاری	۱۰۰

AKHTAR

NEZA , B.P. 312.

75624 PARIS 13

FRANCE

میخواهد این حاکمیت را به حفظ وضع موجود محدود کند . از دیدگاه لیبرال های قرن نوزدهم - و هنوز برخی امروز - سازماندهی زندگی اقتصادی انسان ها امری سیاسی یعنی همگانه نیست . امری نیست که مانند سایر امور عمومی بتواند مورد شور و بررسی قرار گیرد و دست آخر به رای گذاشته شود .

اگر توجه کنیم که تعریف قانون چون بیان اراده، عمومی از روسو است و در اعلامیه حقوق بشر ۱۲۸۹ و در قانون اساسی فرانسه (۱۲۹۱) به همین صورت آمده است ، آنگاه محتوای اساسی نقد کنستان - در نوشته ای که میخوانید - آشکارتر میگردد .

بینش لیبرال و هوادار سلطنت از حاکمیت ملت ، در نتیجه نزدیک به یک قرن پیکار در فرانسه سرانجام مقهور بینش جمهوریخواهانه و دمکراتیک شد . امروز در نیمه دوم قرن بیستم گرچه هنوز خصلت سرمایه دارانه، تولید با بر جاست ولی دیگر در بسیاری از قانون های اساسی کشورهای غربی ، تضمینی حقوقی برای حفظ سرمایه داری وجود ندارد و گذر جامعه به اشکال اجتماعی و دمکراتیک تولید ، تغییر قانون اساسی و " دستبرد مستبدانه در روابط مالکیت " را ناگزیر نمی سازد . یکی از عوامل این تحول در قانون های اساسی ، اگر نه در اندیشه سیاسی ، تداخل روز افزون جامعه مدنی و دولت است (هابرماس) که خود مبحث جدیدی را می گشاید .

بیژن حکمت، اوت ۸۸

این پیشگفتار با استفاده از کتابهای زیر نوشته شده است :

- Cassirer, La Philosophie des Lumières, Fayard, 1966.
- Habermas, Naturrecht und Revolution, in Theorie und Praxis, Suhrkamp, 1982.

و " دولت " است . این جدایی خود نتیجه روابط مبتنی بر داد و ستد کا لاست که برای نخستین بار در تاریخ صورت استثنایی خود را از دست می دهد و در چهر سرمایه داری بتدريج بر تولید حاکم میگردد . در شیوه های تولید پيشين ، اقتصاد و سیاست در هم آمیخته و هر رابطه ، اقتصادی بلاواسطه سیاسی بود . گسترش روابط سرمایه داری ، حوزه اقتصادی را چون تمامیت جداگانه ای وضع می کند و در نتیجه کلیت اجتماعی را به جامعه مدنی و دولت منقسم می سازد . بدین ترتیب با اضمحلال همبائی ها (عشیره ، قبیله ۰۰۰) و پیوندهای روری - بندگی و تبدیل نیروی کار به کالا ، برای انسان ها در معیشت و مراوده ، حوزه روابط خصوصی پدیدار میگردد .

اینها اساس تمايز فرد (بویژه حق مالکیت خصوصی) از حق شهروند است (مارکس) . اندیشمندان لیبرال همگی در وهله اول چنین اساسی را طبیعی می پندارند و در وهله دوم ، برآنند که هماهنگی اجتماعی و سعادت انسان ها بر چنین زمینه ای خود بخود تحقق می یابد . هر کس با تعقیب منافع خصوصی خود ناگزیر به ارض ، منافع جمع می رسد . بنابراین از دیدگاه آنان بر خلاف روسو ، مسئله حقوق طبیعی در سطح اجتماعی مطرح نمی شود و به هستی فردی محدود میماند (کاسیر) .

برای بنزامن کنستان که بدرستی به رابطه ، آزادی های فردی و گسترش تجارت اشاره می کند ، سازگاری روابط اقتصادی با سرشت انسان تغییر ارادی آنرا - بوسیله جمع و از طریق وضع قانون - ناممکن می سازد . نتیجه منطقی چنین بینشی نفی قانون چون بیان اراده، جمعی و فرو کاستن آن به روابط واقعی است . او در جایی می نویسد : " قانون را چون بازتاب اراده، عمومی تعریف کرده اند . این تعریف نادرست است . قانون اعلام روابط انسان ها با یکدیگر است . از زمانی که جامعه بوجود می آید مابین انسان ها روابطی برقرار میگردد ، این روابط با سرشت آنان سازگار است ، اگر جز این بود ، این روابط برقرار نمی گشت . قانون ، همین روابط است که مورد مشاهده قرار گرفته و اعلام شده است . قانون علت این روابط نیست ، این روابط ، بر قانون متقدماند . . . قانون نه چیزی را بوجود می آورد و نه تعیین و نه تاسیس می کند مگر اشکالی برای تضمین آنچه پیش از قانون ، وجود داشته است . . . قانون گذار برای نظام اجتماعی نقش فیزیکدان را برای طبیعت دارد . " بدین ترتیب ، بنزامن کنستان از سویی حاکمیت مردم یا ملت را می پذیرد و از سوی دیگر